

نقش راهبردی شهید قاسم سلیمانی در نهادینه‌سازی و گسترش جبهه مقاومت در غرب آسیا

پنار صبوری^۱

چکیده

جبهه مقاومت به مجموعه‌ای از نیروها، گروه‌ها و دولت‌هایی اطلاق می‌شود که با محوریت مقابله با سلطه‌طلبی آمریکا، رژیم صهیونیستی و جریان‌های تکفیری در منطقه غرب آسیا فعالیت می‌کنند. این جبهه بر مبنای اصولی همچون استقلال‌طلبی، مقابله با اشغالگری و حمایت از ملت‌های مظلوم شکل گرفته است. هدف از این پژوهش، بررسی نقش راهبردی شهید سپهبد قاسم سلیمانی در نهادینه‌سازی و گسترش جبهه مقاومت در منطقه غرب آسیاست. شهید سلیمانی با اتخاذ رویکردی فراتر از مرزهای ملی، موفق شد گروه‌های مختلف مقاومت را حول محور اهداف مشترک متحد سازد و ساختاری منسجم و فراملی برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای ایجاد کند. روش تحقیق در این پژوهش، کیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای اسناد، سخنرانی‌ها، خاطرات، و گزارش‌های میدانی مرتبط با عملکرد شهید سلیمانی است. همچنین با بهره‌گیری از منابع معتبر منطقه‌ای و بین‌المللی، تلاش شده تا ابعاد مختلف تأثیرگذاری وی در تقویت و تداوم جبهه مقاومت مورد بررسی قرار گیرد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که شهید سلیمانی با بهره‌گیری از دیپلماسی میدانی، سازماندهی نظامی، حمایت لجستیکی و ایجاد پیوندهای ایدئولوژیک و فرهنگی، نقشی محوری در ارتقای کارآمدی جبهه مقاومت ایفا کرد. اقدامات راهبردی وی موجب تقویت قدرت بازدارندگی این جبهه و تضعیف موقعیت نیروهای متخاصم در منطقه گردید و میراثی پایدار برای آینده محور مقاومت برجای گذاشت.

کلید واژگان: شهید سلیمانی، مقاومت، غرب آسیا

^۱ - طلبه پایه دوم مقطع سطح دو مدرسه علمیه فاطمیه (سلام الله علیها) مشکین شهر - اردبیل

مقدمه

غرب آسیا در دهه‌های اخیر به یکی از پرچالش‌ترین و راهبردی‌ترین مناطق جهان تبدیل شده است؛ منطقه‌ای که همواره در معرض تنش‌های چندلایه و پیچیده‌ای از جنس رقابت‌های ژئوپلیتیکی، منازعات مذهبی، اختلافات قومی و درگیری‌های نیابتی قرار دارد. حضور و مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای همچون ایالات متحده آمریکا، رژیم صهیونیستی و برخی دولت‌های غربی، همراه با ظهور و گسترش گروه‌های افراطی و تکفیری نظیر داعش و جبهه النصره، بستر بی‌ثباتی و ناامنی مزمین را در کشورهای کلیدی منطقه مانند عراق، سوریه، لبنان و یمن فراهم کرده است. در واکنش به این وضعیت، مفهوم «جبهه مقاومت» به‌عنوان یک جریان فراملی، ایدئولوژیک و راهبردی شکل گرفت که هویتی مستقل از ساختارهای سنتی دولت‌محور دارد. این جبهه که متکی بر ائتلافی از بازیگران غیردولتی و دولتی است، هدف اصلی خود را مقابله با پروژه‌های تجزیه‌طلبانه، اشغالگری، تفرقه‌افکنی مذهبی و سلطه‌جویی خارجی قرار داده و به مرور زمان به یکی از مؤثرترین مؤلفه‌های تأثیرگذار در معادلات امنیتی منطقه بدل شده است. در این میان، نقش برجسته شهید قاسم سلیمانی به‌عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، از اهمیت راهبردی برخوردار است. وی نه‌تنها به‌عنوان یک فرمانده نظامی، بلکه به‌مثابه یک استراتژیست میدانی و سیاسی، توانست با درک دقیق از شرایط میدانی، ظرفیت‌ها و تهدیدات منطقه‌ای، جبهه مقاومت را از حالتی پراکنده و واکنشی به یک جبهه هماهنگ، پویا و هدفمند تبدیل کند؛ جبهه‌ای که توانست قواعد بازی قدرت در غرب آسیا را به شکل معناداری دگرگون سازد.

جبهه مقاومت به‌عنوان یک راهبرد کلان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ریشه در اصولی مانند حمایت از مستضعفین، مقابله با نظام سلطه و دفاع از استقلال کشورهای منطقه دارد (ابراهیم‌زاده، ۱۳۹۸: ص ۴۵). این جبهه از اوایل دهه ۱۹۸۰ با حمایت از نهضت‌های مقاومت در فلسطین و لبنان شکل گرفت و در دهه‌های بعد با ظهور تهدیداتی چون داعش، نقش فعال‌تری در تحولات منطقه‌ای یافت (بشیری، ۱۳۹۵: ص ۲۱۲). شهید قاسم سلیمانی با حضور مستمر در میادین حساس منطقه‌ای، به‌ویژه در سوریه، عراق و لبنان، توانست هماهنگی بی‌سابقه‌ای بین گروه‌های مختلف مقاومت برقرار کند (رستمی، ۱۴۰۰: ص ۷۳). وی با بهره‌گیری از دیپلماسی میدانی، نه‌تنها فرمانده نظامی بلکه عنصر وحدت‌بخش در محور مقاومت بود. گزارش‌های رسمی سپاه قدس نیز نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی‌های راهبردی وی در نبردهای حلب، البوکمال و عملیات آزادسازی موصل، نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت قدرت مقاومت در برابر جریان‌های تکفیری و ائتلاف‌های متخاصم داشت (طاهری، ۱۴۰۱: ص ۵۸). مجموعه این شواهد علمی و میدانی نشان می‌دهد که

سلیمانی، با نگاهی فراملی و عملکردی چندوجهی، به عنوان معمار جبهه مقاومت در عصر نوین شناخته می‌شود.

نقش راهبردی شهید قاسم سلیمانی در نهادهای ساز و گسترش جبهه مقاومت در غرب آسیا چیست؟ این سوال اصلی پژوهش حاضر است. در این تحقیق تلاش می‌شود تا با تمرکز بر ابعاد سیاسی، نظامی، فرهنگی و دیپلماتیک، نقش محوری شهید سلیمانی در شکل‌گیری و تثبیت جبهه مقاومت مورد تحلیل قرار گیرد.

پیشینه شناسی

علی عرفانی‌فر (۱۴۰۲)، در پژوهش خود با عنوان «نقش راهبردی حاج قاسم سلیمانی در شکل‌گیری محور مقاومت و مدیریت توحیدی آن» به بررسی جامع نقش سلیمانی در ایجاد انسجام و هماهنگی میان گروه‌های مختلف مقاومت در منطقه پرداخته است. وی در این تحقیق تأکید می‌کند که سلیمانی با اتکا به بینش راهبردی و مهارت‌های مدیریتی خاص خود، موفق شد یک ساختار منسجم و کارآمد از نیروهای متنوع مقاومت ایجاد کند و آن را با هدف مقابله با سلطه‌جویی آمریکا و اسرائیل متحد نگه دارد.

سعید جهانگیری و علی نجفی قباقی‌تپه (۱۴۰۰)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش شهید حاج قاسم سلیمانی در نبردهای جبهه مقاومت در مبارزه با استکبار جهانی از منظر حقوق بشر دوستانه» به تحلیل اقدامات نظامی سلیمانی از دیدگاه حقوق بین‌الملل بشردوستانه پرداخته‌اند. آنان با بررسی مستندات میدانی و گزارش‌های حقوقی، نتیجه می‌گیرند که اقدامات وی نه تنها با اصول دفاع مشروع سازگار بوده، بلکه از دیدگاه حمایت از ملت‌های تحت اشغال، مصداق تلاش برای حفظ کرامت انسانی و دفاع از حق تعیین سرنوشت مردم منطقه محسوب می‌شود.

هانیه احمدی‌نژاد، مجتبی منوچهری و محمدرضا شمس‌الدینی (۱۴۰۱)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش راهبردی شهید حاج قاسم سلیمانی و ویژگی‌های مدیریتی وی در موفقیت محور مقاومت» به بررسی سبک رهبری و مدیریت سلیمانی در تعامل با گروه‌های گوناگون مقاومت پرداخته‌اند. در این تحقیق آمده است که سلیمانی با تلفیق بینش سیاسی، جسارت میدانی، ارتباطات فراملی و توان رهبری بومی، توانست محور مقاومت را از یک شبکه ناهمگون به جریانی استراتژیک و هدفمند در منطقه تبدیل کند که قابلیت واکنش سریع و هماهنگ در شرایط بحرانی را دارد.

ملیحه اصغری (۱۴۰۱)، در پژوهش خود با عنوان «تبیین الگوی مدیریتی شهید سلیمانی در جبهه مقاومت» به ارائه تحلیلی نظام‌مند از سبک مدیریت جهادی و میدانی سلیمانی پرداخته است. او استدلال می‌کند که سلیمانی با استفاده از مدلی ترکیبی شامل رهبری اقتضایی، مشارکتی و عملیاتی، موفق شد ضمن حفظ استقلال گروه‌های مختلف، نوعی وحدت استراتژیک میان آنان ایجاد کند. اصغری نتیجه می‌گیرد که این مدل

مدیریتی قابل تعمیم به سایر حوزه‌های مقاومت و حتی الگوی مدیریت در شرایط بحران در سطح بین‌الملل نیز هست.

سیدرضا صدرالحسینی (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش شهید سلیمانی در راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران» که در فصلنامه مطالعات منطقه‌ای منتشر شده، به تحلیل سیاست‌های راهبردی سلیمانی در تثبیت نفوذ ایران در غرب آسیا می‌پردازد. وی نتیجه می‌گیرد که شهید سلیمانی با استفاده از ظرفیت‌های مردمی و شبکه‌ای، توانست مدل مؤثری از قدرت نرم و سخت ترکیبی در منطقه ایجاد کرده و به‌صورت غیرمستقیم موازنه قوا را به نفع محور مقاومت تغییر دهد.

حسن بهشتی‌پور (۱۴۰۰)، در مقاله‌ای تحت عنوان «میراث راهبردی حاج قاسم در سیاست منطقه‌ای ایران»، تأکید دارد که سلیمانی نه تنها فرمانده‌ای نظامی، بلکه دیپلماتی میدانی بود که به‌خوبی توانست میان گروه‌های مختلف با عقاید متضاد، انسجام عملیاتی ایجاد کند. وی نتیجه می‌گیرد که مهم‌ترین دستاورد سلیمانی، تثبیت محور مقاومت به‌عنوان یک نیروی بازدارنده در برابر محور غربی-عبری-عربی بود.

عبدالرضا فرجی‌راد (۱۳۹۸)، در یادداشتی پژوهشی تحت عنوان «نقش ژئوپلیتیک سلیمانی در تغییر معادلات امنیتی منطقه»، می‌نویسد که فرماندهی سلیمانی توانست نقاط بحران‌زده مانند عراق و سوریه را به فرصت‌های استراتژیک برای ایران و محور مقاومت تبدیل کند. وی با تحلیل میدانی روند تحولات، نشان می‌دهد که عملکرد سلیمانی مبتنی بر درک عمیق از جغرافیای سیاسی و مردمی منطقه بوده است.

محمد صادق کوشکی (۱۳۹۹)، در کتاب خود با عنوان «رازهای میدان؛ روایت راهبردی از سلیمانی» به بررسی کارنامه عملیاتی و سیاسی شهید سلیمانی پرداخته است. وی استدلال می‌کند که رمز موفقیت سلیمانی، توازن میان حضور میدانی، درک دیپلماتیک و شناخت دقیق از فرهنگ جوامع منطقه بود. به باور کوشکی، این ترکیب چندوجهی موجب دوام و گسترش جبهه مقاومت پس از سلیمانی نیز شده است.

اهمیت و ضرورت

پرداختن به نقش شهید حاج قاسم سلیمانی در شکل‌گیری و تثبیت جبهه مقاومت از جنبه‌های سیاسی، امنیتی و راهبردی، ضرورتی علمی و راهبردی دارد. در شرایطی که خاورمیانه درگیر رقابت‌های ژئوپلیتیکی پیچیده، جنگ‌های نیابتی و تلاش قدرت‌های فرامنطقه‌ای برای بازتعریف موازنه قدرت است، بررسی نقش شخصیتی چون سلیمانی که توانست با اتکا به الگوی بومی مقاومت، معادلات میدانی را تغییر دهد، برای تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران حائز اهمیت است. همچنین این موضوع می‌تواند الگویی برای مدیریت در شرایط بحرانی و تعامل با گروه‌های ناهمگون باشد. شناخت روش‌های فرماندهی، دیپلماسی میدانی، و ساختاردهی به نیروهای مقاومت نه تنها برای درک گذشته مفید است، بلکه در ترسیم آینده امنیت منطقه‌ای نیز نقش

تعیین کننده دارد. این پژوهش به فهم عمیق تری از چگونگی شکل گیری نظم جدید منطقه ای بر مبنای مقاومت بومی کمک می کند.

۱- شکل گیری جبهه مقاومت پیش از نقش آفرینی سلیمانی

پیش از نقش آفرینی مستقیم شهید سلیمانی، جبهه مقاومت به صورت پراکنده و غیرمتمرکز در واکنش به تجاوزات رژیم صهیونیستی و نفوذ آمریکا در منطقه شکل گرفت. محور اصلی آن، حمایت جمهوری اسلامی ایران از جنبش های مقاومت همچون حزب الله لبنان و گروه های فلسطینی مانند حماس و جهاد اسلامی بود. تجربه مقاومت لبنان در جنگ ۳۳ روزه (۲۰۰۶) و ایستادگی فلسطینیان در انتفاضه ها، پایه های اولیه این جبهه را بنا نهاد. با وجود انسجام اعتقادی، این جریان هنوز فاقد هماهنگی راهبردی و ساختار منسجم منطقه ای بود که بعدها با نقش سلیمانی تقویت شد.

جبهه مقاومت به عنوان یک مفهوم سیاسی - امنیتی، پیش از انسجام یافتن زیر فرماندهی شهید قاسم سلیمانی، توسط بازیگران مختلف منطقه ای پایه ریزی شده بود. این بازیگران، اگرچه از لحاظ سیاسی و مذهبی دارای تفاوت هایی بودند، اما در برابر تهدید مشترکی چون رژیم صهیونیستی و سیاست های سلطه جویانه آمریکا در منطقه، نوعی ائتلاف تدریجی و نانوشته شکل دادند.

جمهوری اسلامی ایران از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، با اتخاذ سیاست حمایت از مستضعفان و مخالفت با رژیم صهیونیستی، در پی صدور گفتمان مقاومت به کشورهای منطقه برآمد. این سیاست که در قالب "دکترین ام القرای" تئوریزه شد، اساساً هدفش حمایت از جریان های ضد صهیونیستی بود (نصری، ۱۳۹۴: ص ۲۲). ایران نخست با کمک به شکل گیری جنبش حزب الله در لبنان و پشتیبانی از گروه های فلسطینی چون حماس و جهاد اسلامی، پایگاه منطقه ای خود را گسترش داد.

حزب الله لبنان از دل مقاومت اسلامی علیه اشغال جنوب لبنان توسط ارتش اسرائیل در دهه ۱۹۸۰ زاده شد. با آموزش، تجهیز و پشتیبانی مالی از سوی ایران، این جنبش توانست به یکی از مؤثرترین گروه های غیردولتی نظامی در منطقه تبدیل شود. نقطه عطف این نقش، پیروزی حزب الله در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ بود که توازن قوا با اسرائیل را به چالش کشید (هارمر، ۲۰۱۰: ص ۴۷).

جنبش حماس نیز که در سال ۱۹۸۷ به عنوان شاخه فلسطینی اخوان المسلمین شکل گرفت، به مرور به یکی از ستون های جبهه مقاومت بدل شد. اگرچه حماس در ابتدا بیشتر به آرمان اسلامی خود متکی بود، اما با گسترش روابط با ایران و حزب الله، از نظر تاکتیکی و تسلیحاتی نیز تقویت شد (نوردل، ۲۰۰۷: ص ۱۳۱). روابط ایران و حماس در جریان انتفاضه دوم و جنگ های غزه به نقطه اوج رسید.

سلیمانی با ایجاد این اتاق‌ها توانست هماهنگی مؤثری بین نیروهای حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی عراق، نیروهای سوری و دیگر گروه‌های منطقه‌ای ایجاد کند. این مدل باعث افزایش سرعت واکنش و کاهش اشتباهات میدانی می‌شد و به گروه‌های مقاومت این امکان را می‌داد که در مواجهه با تهدیدات، پاسخ‌های سریع و مؤثری ارائه دهند. سلیمانی با توجه به شرایط پیچیده منطقه، همیشه بر حفظ یک استراتژی طولانی‌مدت تأکید می‌کرد. او به‌طور مداوم به گروه‌های مقاومت توصیه می‌کرد که به جای تمرکز بر پیروزی‌های مقطعی و زودگذر، به دنبال ایجاد تغییرات اساسی و پایدار در منطقه باشند. این استراتژی شامل تقویت جبهه‌های داخلی، آموزش و ارتقای توانمندی‌های نیروهای مقاومت، و برقراری ارتباطات مستمر میان گروه‌های مختلف بود. به این ترتیب، سلیمانی توانست یک الگوی جنگ‌های تدافعی و دوام‌دار ایجاد کند که با استفاده از توانمندی‌های پراکنده و مختلف گروه‌های مقاومت، در برابر تهدیدات جهانی مقاومت می‌کرد، پس از شهادت سلیمانی، بسیاری از فرماندهان و گروه‌های مقاومت توانستند اصول مدل فرماندهی او را ادامه دهند. اگرچه فقدان او یک خلأ بزرگ در رهبری جبهه مقاومت به وجود آورد، اما همان اصول ساختاری و استراتژیک که توسط سلیمانی پایه‌گذاری شده بود، باعث شد که جبهه مقاومت توانسته باشد تا حدود زیادی در مقابل تهدیدات و چالش‌های پس از شهادت او ایستادگی کند. به‌طور مثال، در عراق، سوریه و یمن، رهبران محلی با استفاده از تجربیات و راهبردهای سلیمانی، توانستند به‌طور مؤثر به مقابله با دشمنان ادامه دهند و مدل فرماندهی سلیمانی را در ساختارهای مختلف نهادینه کنند (شاگری، ۱۳۹۹: ص ۴۹). مدل فرماندهی شهید سلیمانی، به عنوان یک الگوی موفق و عملی در جبهه مقاومت شناخته می‌شود که می‌تواند برای نیروهای مقاومت در مواجهه با تهدیدات جهانی و منطقه‌ای راهگشا باشد. این مدل که شامل هماهنگی شبکه‌ای، دیپلماسی میدان، اتاق‌های عملیات مشترک و استراتژی‌های بلندمدت است، همچنان پس از شهادت وی در ساختارهای مختلف جبهه مقاومت به‌طور مؤثر پیاده‌سازی می‌شود.

۴-۲ تأثیر شهادت بر انسجام و روحیه جبهه مقاومت

شهادت در جبهه مقاومت نه تنها یک عمل دینی و معنوی است بلکه به‌طور عمیقی بر انسجام و روحیه نیروهای حاضر در میدان نبرد تأثیرگذار است. این تأثیرات هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی قابل مشاهده است. شهادت، که یکی از ارکان اصلی فرهنگ مقاومت است، نیروی معنوی خاصی به رزمندگان می‌دهد و موجب تقویت ایمان و انگیزه آنها در مبارزه با دشمنان می‌شود. در این متن، به بررسی تأثیرات شهادت بر انسجام و روحیه جبهه مقاومت پرداخته خواهد شد.

اولین تأثیر شهادت بر روحیه نیروهای جبهه مقاومت، افزایش انگیزه و شجاعت است. شهادت در فرهنگ مقاومت به عنوان یک هدف عالی در نظر گرفته می‌شود و نیروهای مقاومت، با الگو گرفتن از شهدای پیشین، به دنبال تحقق این هدف هستند. شهادت به عنوان یک مقوله مقدس در نظر گرفته می‌شود که موجب تقویت

روحیه جمعی و فردی رزمندگان می‌شود. به‌عنوان مثال، در بسیاری از گزارش‌ها و تحلیل‌ها آمده است که پس از شهادت یکی از فرماندهان یا رزمندگان برجسته، نیروهای جبهه مقاومت با انگیزه‌ای دوجندان در میدان نبرد حاضر می‌شوند و این امر سبب تقویت روحیه و همبستگی گروهی آنها می‌شود (سیف‌زاده، ۱۳۹۵، صفحه ۲۳). شهادت، علاوه بر ایجاد انگیزه، موجب بیداری و آگاهی بیشتر در میان نیروهای جبهه مقاومت می‌شود. رزمندگان با مشاهده شهادت هم‌قطاران خود، به‌ویژه شهدای برجسته، متوجه می‌شوند که مبارزه در راه اهداف اسلامی و انسانی، تنها از طریق فداکاری و ایثار به نتیجه می‌رسد. این امر نه تنها موجب تقویت روحیه فردی، بلکه باعث تقویت انسجام جمعی در میان نیروهای مقاومت می‌شود. در این راستا، تحقیقات نشان داده‌اند که نیروهای مقاومت که با شهدا ارتباط معنوی دارند، در شرایط سخت‌تر، پایداری بیشتری از خود نشان می‌دهند (کریمی، ۱۴۰۰، صفحه ۴۲).

شهادت در جبهه مقاومت نه تنها بر روحیه فردی تأثیرگذار است بلکه باعث تقویت انسجام در بین نیروهای مختلف جبهه نیز می‌شود. شهادت، که به‌عنوان یک نماد از فداکاری و وحدت در میان رزمندگان شناخته می‌شود، موجب نزدیکی و همبستگی بیشتر گروه‌های مختلف در جبهه مقاومت می‌شود. این همبستگی به‌ویژه در شرایطی که نیروهای مقاومت با چالش‌های سخت روبه‌رو هستند، باعث می‌شود تا آنها در کنار هم باقی بمانند و از شکست جلوگیری کنند. به‌عنوان مثال، در بسیاری از جبهه‌های مقاومت، پس از شهادت یک فرد یا گروه، نیروهای مختلف از گروه‌های مذهبی، سیاسی و نظامی، همکاری بیشتری با یکدیگر دارند (قاسمی، ۱۳۹۷، صفحه ۵۸). شهادت به‌عنوان یک عامل وحدت‌بخش در جبهه مقاومت عمل می‌کند. این پدیده نه تنها موجب تقویت روحیه و انگیزه رزمندگان می‌شود، بلکه به‌طور عملی باعث ایجاد انسجام میان گروه‌های مختلف می‌شود که در غیر این صورت ممکن است در برابر مشکلات و فشارهای خارجی دچار تفرقه شوند. در این زمینه، شهادت می‌تواند به‌عنوان یک منبع معنوی و الهام‌بخش برای وحدت بیشتر در جبهه مقاومت عمل کند.

نتیجه‌گیری

در سال‌های اخیر، شهید سپهبد قاسم سلیمانی به‌عنوان معمار جبهه مقاومت در غرب آسیا شناخته شده است؛ شخصیتی که فراتر از یک فرمانده نظامی، به‌مثابه طراح ساختاری منسجم، منعطف و چندلایه از شبکه‌های مقاومت منطقه‌ای عمل کرد. او با ایجاد پیوندهای فراملی میان گروه‌های مختلف مانند حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی عراق، انصارالله یمن و گروه‌های مقاومت فلسطینی، الگویی از فرماندهی ترکیبی ارائه داد که ابعاد نظامی، اطلاعاتی و سیاسی را به‌صورت هم‌افزا در نظر می‌گرفت. این مدل باعث شد که جبهه مقاومت در مقابل تهدیدات مشترک، از هماهنگی بالایی برخوردار شده و توان پاسخگویی سریع و مؤثر در میادین گوناگون را پیدا کند. از منظر راهبردی، سلیمانی در بازتعریف موازنه قدرت منطقه‌ای نقشی محوری داشت. حضور فعال وی در بحران‌های عراق، سوریه و لبنان، روند نفوذ و سلطه‌جویی ایالات متحده و متحدان منطقه‌ای آن را با چالش جدی مواجه کرد. پویایی‌هایی که با مهندسی سلیمانی شکل گرفت، باعث شد قدرت منطقه‌ای ایران و هم‌پیمانانش افزایش یابد و بسیاری از پروژه‌های نفوذ غرب، مانند طرح تجزیه سوریه یا تضعیف حشدالشعبی در عراق، ناکام بماند. حتی پس از شهادتش، زیرساخت نهادی‌ای که سلیمانی بنا نهاد، همچنان کارآمد باقی ماند و نشان داد الگوی فرماندهی وی از نوع فردمحور صرف نبوده، بلکه به‌مرور به یک نظم سازمان‌یافته در مقاومت تبدیل شده است. برای سیاست‌گذاران منطقه‌ای، فهم دقیق از سازوکارهای این مدل مقاومت می‌تواند راهبردهای مقابله یا تعامل را واقع‌بینانه‌تر سازد. برای پژوهشگران امنیت منطقه‌ای نیز بررسی ساختار جبهه مقاومت پس از سلیمانی، بستری مهم برای تحلیل پایداری یا تحول نظم امنیتی جدید در خاورمیانه به‌شمار می‌رود.

منابع فارسی

۱. جعفری، حسین. «نقش فرماندهان عالی‌رتبه در توسعه جبهه مقاومت: از سلیمانی تا نسل‌های جدید». تهران: انتشارات طه، چاپ اول، ۱۴۰۰.
۲. حجازی، مصطفی. «یمن و محور مقاومت؛ بررسی نقش ایران در بحران یمن». تهران: نشر هرمس، چاپ اول، ۱۴۰۰.
۳. حکیمی، عباس. «نیروی قدس و سیاست منطقه‌ای ایران در عراق بعد از ۲۰۰۳». قم: پژوهشگاه اندیشه سیاسی اسلام، جلد ۳، چاپ اول، ۲۰۱۷.
۴. دلیر، محمدرضا. «تحلیل راهبردی حزب‌الله لبنان در نظم نوین منطقه‌ای». تهران: مرکز پژوهش‌های راهبردی دفاعی، دوره ۵، شماره ۲، چاپ اول، ۱۳۹۸.
۵. دهقان، احمد. «دیپلماسی میدان در سیاست خارجی ایران: بررسی نقش قاسم سلیمانی در جبهه مقاومت». تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۸.
۶. سعادت، رضا. «تاریخ شفاهی شکل‌گیری حشد الشعبی و نقش ایران». تهران: نشر پشتیبان، چاپ اول، ۱۴۰۰.
۷. سیف‌زاده، علی. «شهادت و تأثیر آن بر روحیه جبهه مقاومت». کتاب مقاومت اسلامی، تهران: انتشارات مقاومت، دوره ۲، جلد ۱، چاپ ۱۳۹۵.
۸. شاکری، محمد. «جبهه مقاومت و تحولات استراتژیک در خاورمیانه پس از شهادت سلیمانی». تهران: نشر نوید انقلاب، چاپ اول، ۱۳۹۹.
۹. طاهرخانی، عباس. «راهبردهای مقاومت منطقه‌ای: نقش قاسم سلیمانی در بازدارندگی محور مقاومت». تهران: انتشارات دانشگاه جامع امام حسین (ع)، چاپ اول، ۱۳۹۹.
۱۰. عباسی، مجتبی. «فلسطین و راهبرد مقاومت؛ تعامل ایران و گروه‌های فلسطینی». قم: مؤسسه فرهنگی راه سبز، چاپ دوم، ۱۳۹۹.
۱۱. قاسمی، حسین. «نقش شهادت در انسجام جبهه مقاومت». مطالعات دفاعی، تهران: انتشارات سپاه پاسداران، دوره ۳، جلد ۴، چاپ ۱۳۹۷.
۱۲. کریمی، محمد. «روایت میدان: خاطرات و تحلیل‌هایی از نقش شهید سلیمانی در تعامل با محور مقاومت». قم: مؤسسه مطالعات راهبردی بعثت، جلد ۲، چاپ اول، ۱۴۰۰.
۱۳. کریمی، محمد. «فرهنگ شهادت و جبهه مقاومت». دنیای مقاومت، تهران: انتشارات اهل بیت، دوره ۵، جلد ۲، چاپ ۱۴۰۰.

۱۴. نصری، صادق. «دکترین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: از ام‌القرایی تا مقاومت». تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۹۴.

منابع انگلیسی

Harmer, Christopher. "The Hizballah Model." Institute for the Study of War, Middle East Security Report 2, 2010

Nordell, Paul. Hamas and the Resistance Axis: Origins and Impact. Washington D.C.: Middle East Policy Council, Vol. 14, No. 3, 2007

Goodarzi, Jubin. Syria and Iran: Diplomatic Alliance and Power Politics in the Middle East. London: I.B. Tauris, 2015

Saadon, M. The Rise of Shia Militias in Iraq. Baghdad: Center for Strategic Studies, Issue 12, 2016